

محبت وجود بقا حضور لسان باشد محبت بود  
 و مبعی بطریق اول و عجب از کبریا که ز دوست  
 درخت را دوست دارد و درخت را که سار خوام  
 وی است دوست ندارد و مگر آنکه این خود نداند و شک  
 که جاهل حق را سچا در دوست ندارد زیرا که محبت می  
 نزه معرفت وی است **ربانی** ما که بخواهیم خویش بداریم  
 و از حق بقای خویش بمانیم **باشی** اگر برده بسا به خرد  
 برای درخت بسلسله است که از درخت غافل باشی **دوم**  
 محبت محسن و منعم پوشیده منت که آفریننده منعم و منعم  
 حضرت حق است سچا به و همچنین باعث منعم بر انعام نیزه  
 و است زیرا که حق سبحانه و در خاطر منعم مرا کند که سعادت  
 و خیریت او در رسانیدن منعم به است بمنعم علیه او را  
 در آن مضطر میکردند که نتواند که رساند بس حضرت سچا حق  
 محبت علی و انبیا باشد از آن منعم و محبت **ربانی** من  
 نعمت از آنکه نعمت بیان از دست **بخشش** از خداوند انکس

نفس

در ملک وجود **بخشنده** بخشنده بخشیدن است  
**سوم** محبت صاحب کمال چون شخصی که اصفی که  
 از صفات کمال موصوف است از علم و سخا و تقوا و غیره  
 آن صفت کمال موجب محبت میگردد و هر چه که منبع  
 جمیع کالات است و همه کارم حلال و محال او صفت  
 از سخا و فیض کمال است او است محبت او **باشد** **ربانی**  
 هر بیت که کند کمال از پهای زه صد دل شده پیش  
 از که **وعد** ای از همه به بلکه از جمله فریه **بسی** عشق محبت  
 تو هست از همه به **حطام** محبت محبت محبت چون جمال  
 عاریتی که در حقیقت عکس و خیل پیش نیست که از بس  
 برده آب و گل در حجاب پوست و گوشت مرغاند و  
 مع هذا بجد و ف انذل عارضه مستغیر میگردد و فی حدیث است  
 محبت است بس عمل علی از طریق که جمال جمیع ممکنات  
 بر تو انوار جمال او است و ظهورش **بظنار** صورتی  
 مقید به محبت اولی **باشد** **ربانی** که جلوه کرار عارض